

دکتر دونالد فاوئر، پیشینه های عهد عتیق، سخنرانی 21، امپراتوری نو بابلی و پایان یهودا

© 2024 دان فاوئر و تد هیلدبرانت

این دکتر دان فاوئر است که در مورد پیشینه های عهد عتیق تدریس می کند. این جلسه 21، امپراتوری بابلی نو و پایان یهودا است.

خوب، به همه شما خوش آمدید.

این آخرین روز ضبط ما در اینجا است. صبح جمعه است، و می خواهم بگویم که امروز صبح شروع می کنم، واقعا خوشحالی و امتیاز بوده است که این فرصت را دارم تا در این نوار با شما به اشتراک بگذارم و به ویژه شما را در اینجا با ما داشته باشم. و این فرصت را داشته باشم که با دوست خوبم تد هیلدبراند باشم که همه اینها را ممکن می کند.

بنابراین، از اینکه با ما تحمل کردید بسیار سپاسگزارم و ما دوره مهمی را ترک می کنیم. این دوران اولین ابرقدرت است و باید به نظر می رسد که این هرگز پایان نخواهد یافت. سه قرن دقیقا مانند سه دهه نیست.

بنابراین، نسل های زیادی بودند که هرگز چیزی جز سلطه آشور نمی دانستند. و اکنون دقیقا به همین ترتیب، در مجموعه ای کامل از شرایط، آشور می تواند بر آن غلبه کند. این فقط با مجموعه ای کامل از شرایط می توانست اتفاق بیفتد.

بنابراین، چیزی که ما داریم نوعی اتحاد است که توانست این امپراتوری قدرتمند آشور را سرنگون کند. و بنابراین، آن اتحاد قدرت بابلی در جنوب در اتحاد با مادها در شرق بود. و اگر می توانستید با من توپوگرافی را برای آماده کردن صحنه تصور کنید، اینجا در بنفش دره بین النهرین است.

و سپس بین النهرین را از ایران جدا می کند یا نام های دیگر برای آن، کوه های زاگرس است. سپس در شرق منطقه کوه های زاگرس، منطقه کلاسیک مادها و ایرانیان قرار دارد. بنابراین، بابلی ها با مادها اتحاد کردند و مادها کسانی بودند که در واقع افراد اصلی در سرنگونی امپراتوری آشور بودند.

آنها همچنین با گروهی از سواران خشن متحد شدند که به این اتحاد به نام سکاهای پیوسته بودند. ما فکر می کنیم که آنها از استپ روسیه آمده اند. اما بین این اتحاد و این واقعیت که آشور از هم گسیخته و عمیقا ضعیف شده بود، زمان مناسبی برای پایان یافتن این امپراتوری بود.

و همینطور بود. بنابراین، من باید روی سند اشتباهی کلیک کرده باشم، بنابراین تحمل کنید زیرا چند دقیقه وقت می گذارم تا مطالبم را پس بگیرم. در این قدرت در حال ظهور بابل، جهان تغییر خواهد کرد، اما هیچ چیز مانند 70 سال طول نمی کشد که ایرانیان قدرت را به دست بگیرند.

بنابراین، دوره بابلی نو دوره ای است که در آن بابل در رابطه اسکیزوفرنی با آشور بوده است. آشوری ها ظاهرا با نوعی محبت مذهبی به آنها نگاه می کردند. آنها عمیقا به گذشته بزرگ مذهبی بابل احترام می گذاشتند، به ویژه به این دلیل که آشور گذشته ای نداشت که تا هزاره سوم ادامه یابد.

بنابراین، آنها به بابل احترام می گذاشتند، اما بابلی ها واقعا از آشوری ها به این شکل قدردانی نمی کردند. بنابراین، در طول دوره ای که این دو نهاد سیاسی در کنار هم زندگی می کردند، اصطکاک وجود داشت. بنابراین، نابوپولاسار در پایان زمانی که امپراتوری آشور فروپاشی می کند، پادشاه بابل است.

و بنابراین، نابوپولاسار اکنون است، با وجود اینکه او پادشاه بابل است، من باید این نکته را بیان کنم که، و این حاشیه ای است، اینطور نیست که شما باید این را پایین بیاورید، اما بابل اکنون بخشی از یک موجودیت آرامی زبان است که اکنون می تواند به درستی کلدانی نامیده شود. بنابراین، آرامی ها در جنوب کلدانی نامیده می شدند و آرامی ها در شمال تمایل داشتند که آرامی نامیده شوند. بنابراین، نابوپولاسار از ریشه کلدانی بود که چیزی بیش از آرامی جنوبی نیست.

او تاج و تخت بابل را در سال 626 به دست گرفت و این در دوره ای بود که آشور در حال فروپاشی بود. به نظر می رسد که اتحاد او با مادها بود که بیشترین تأثیر را در سرنگونی امپراتوری آشور داشت. در سال ۶۱۷، او آشوری ها را از بابل بیرون کرد.

پس از عقب نشینی آخرین نیروهای آشوری به حران، او در سال های 610-611 حمله کرد و در همین حال، یک نیروی بزرگ مصری برای کمک به آشور به شمال آمده بود. این دو نیرو در سال 609 با هم برخورد کردند و ظاهرا بابلی ها در آن نبرد پیروز شدند. یوشیا که آخرین پادشاه خداشناس بر تخت سلطنت یهودا بود، جان خود را از دست داد تا فرعون را از رفتن به شمال برای کمک به آشوریان باز دارد.

مصریان پس از عقب رانده شدن در این تلاش، اما نه توسط یوشیا، کنترل فلسطین را برای چندین سال در دست داشتند. بنابراین، فکر می کنم ارزش آن را دارد که در اینجا مکث کنم و چرخش شگفت انگیز و آشفته وقایعی را که رخ داده بود برای شما توضیح دهم. هنگامی که برای مردم جهان باستان روشن شد، وقتی مشخص شد که آشور در دردمر است، مجموعه عجیبی از اتحادهای جدید شروع به رخ دادن کرد.

مصریان تشخیص دادند که آشور ضعیف است و بنابراین تصمیم گرفتند با آشوری ها متحد شوند. حالا این یکی از کسانی است که به لحظات فکر می کرد. هیچ نمی توانست پیش بینی کند که مصریان سعی خواهند کرد آشوری ها را از دست بابلی ها نجات دهند.

این دقیقا همان چیزی است که اتفاق افتاد. بنابراین، مصری ها ارتشی را از طریق منطقه اسرائیل در تمام شمال اینجا، نزدیک به حاران می فرستند و سعی می کنند به آشوری ها کمک کنند. و در سال 609، آنها شکست می خورند، و بنابراین آخرین نبرد بزرگ در سال 605 وجود دارد، و آن در نبرد کرکمیش.

می توانید ببینید که Carchemish اینجا است. سیاست بین الملل گفتگوهای جالبی را در هر دوره ای ایجاد می کند. این اتحاد جدید، متشکل از بابلی ها و مادها، بسیار قدرتمندتر از این اتحاد در حال ظهور مصر و بقایای آشور است.

اما گم شدن در لحظه نوار کناری اهمیت است. یوشیا پادشاه بزرگ و خداشناس بود. در حالی که نیروهای مصری در مجدو راه خود را طی می کنند، که در این نقشه نیست، اما در مجدو وجود دارد، گذرگاهی وجود دارد که از رشته کوه کارمل می گذرد، و از نظر تاریخی، این گذرگاهی است که ارتش ها ترجیح می دادند از آن عبور کنند. و یوشیا این را می دانست، بنابراین یوشیا سعی کرد مصریان را متوقف کند، و در آنجا، یوشیا جان خود را در جنگ از دست داد.

باید برای مذهبیان ارتدکس یهودا نگران کننده بوده باشد که ببینند پادشاهی که بیش از همه اسرائیل را رهبری کرده است، یا باید بگویم یهودا را که یهودا را در کامل ترین اصلاحات مذهبی در کل دوره عهد عتیق

رهبری کرد، در نبرد با فرعون مصر جان خود را از دست داد. البته این می تواند نگران کننده باشد، و همانطور که در آخرین نوار خود بارها و بارها اشاره کردیم، در مورد اینکه چقدر خطرناک است که الهیات خود را از صفحه اول یک روزنامه بسازید، اکنون باید برای آنها بسیار دشوار بوده باشد که آنچه را که خدا انجام می دهد تفسیر کنند. کسی تصور می کرد که یوشیا فرصتی به خدا می داد تا با اسرائیلی ها کنار بیاید، اما در واقع، به اصطلاح احیای یوشیا در واقع یک احیا نبود، بلکه اصلاحی بود که از بالا تحمیل شد.

متأسفانه، اصلاحات مذهبی یوشیا در سطوح اجتماعی کشورش، یهودا نفوذ نکرد. بنابراین، با مرگ یوشیا، سخت نیست که بگوییم فقط مسئله این است که پادشاهی جنوبی چه زمانی به پایان می رسد. بنابراین، اگر به متن ما برگردیم، یوشیا جان خود را از دست داده است و مصری ها اکنون کنترل فلسطین را در دست دارند.

آنها پس از دفع شدن در این تلاش، چندین سال کنترل آن را در دست دارند و در طی آن یهوایم را بر تخت یهودا می نشاندند. می دانید، دوستان، اجازه دهید به شما بگویم که یهودا بازیکن بسیار کوچکتری نسبت به یک قرن قبل است. بنابراین، دقیقاً اینطور نیست که ما فکر کنیم یهودا همان چیزی است که قبلاً بود.

خوب، پس از شکست در نبرد در سال 609، نچو جبران می کند، بازسازی می کند و به سمت شمال حرکت می کند، و در آنجا، در یک نبرد قدرتمند در کرکمش، در سال 605، این دو ارتش به هم رسیدند. بدیهی است که مصریان شکست خوردند، زیرا یک سال بعد نبرد دیگری در حمات رخ داد که در آن ارتش مصر به طور کامل نابود شد. با باز شدن راه به دروازه های مصر، این احتمال وجود داشت که مرگ نبوکدنصر شکست مصریان را نجات دهد.

پس از کرکمش، نبوکدنصر که پسر نبوکدنصر و ژنرال ارتش بود، از صحرای بزرگ عربستان عبور کرد تا برای تاجگذاری خود در بابل بازگردد. بگذارید نقشه ام را دوباره بالا ببرم تا همه بتوانیم ببینیم چه اتفاقی در حال رخ دادن است. در اینجا وضعیت نقشه است.

در کرکمش، و سپس سال بعد در حمات، نیروهای مصری بارها و بارها شکست می خورند، و برای همه اهداف عملی، این به معنای پایان مصر به عنوان یک بازیگر قدرتمند خواهد بود. بنابراین، پس از نبرد حمات، نیروهای اینجا اکنون به سمت جنوب حرکت می کنند و نبوکدنصر در این منطقه فرود می آید. وقتی نبوکدنصر می شنود که پدرش، نابوپولاسار، که در بابل بر تخت سلطنت نشسته است، می شنود که پدرش مرده است.

خوب، البته، این یک سلسله کاملاً جدید است، بنابراین او مشتاق است که به بابل برگردد و قبل از اینکه شخص دیگری جای او را بگیرد، خود را تاجگذاری کند. بنابراین به جای رفتن به مسیر امن و عادی، مانند این، تمام راه بازگشت به بابل، او مستقیماً از صحرای بزرگ عربستان عبور می کند و جان و اندام خود را به خطر می اندازد تا به بابل برگردد. و بنابراین او در آنجا تاجگذاری می شود و یکی از پادشاهان بزرگ دوران باستان می شود.

بنابراین، مصر ممکن است لحظه کوتاهی از تحت کنترل بابلی ها داشته باشد یا نداشته باشد، اما اگر این اتفاق افتاد، نسبتاً کوتاه بود و مهم نبود. هسته اصلی امپراتوری بابل، برخلاف امپراتوری آشوری، هلال حاصلخیز بود. این تقریباً تمام آن چیزی بود که بر آن حکومت کرد، و نبوکدنصر به یکی از پادشاهان بزرگ و مشهور دوران باستان تبدیل شد.

بنابراین، او سعی کرد مستقیماً به مصر برود اما دفع شد. در حالی که نیروهای نظامی او در منطقه در حال حرکت بودند، آنها همان کاری را انجام دادند که امپراتوری‌ها برای مدت طولانی انجام می‌دادند. آنها گروگان‌هایی را گرفتند که می‌خواستند آنها را آموزش دهند تا برگردند و به آنها کمک کنند تا به روش‌ها و اندیشه‌های بابلی آموزش دهند و سپس به بابلی‌ها خدمت کنند.

بنابراین، پس از نبرد بزرگ حمات، در حالی که نیروهای نبوکدنصر به سمت جنوب حرکت می‌کنند، افراد مهمی مانند دانیال، حزقیال و دیگران به بابل برده می‌شوند تا برای خدمت به بابلی‌ها آموزش ببینند. وضعیت نبوکدنصر چنان است که او اکنون حکومت می‌کند، و من از صمیم قلب آرزو می‌کنم که این امکان وجود داشته باشد. این یک دوره تاریخ اسرائیل نیست، اما من دوست دارم به متن کتاب مقدس بپردازم و با شما در مورد آخرین روزهای یهودا صحبت کنم.

در سال ۵۹۷، شورش علیه بابلی‌ها رخ داد. و نمی‌توانم به شما بگویم، حتی در این مرحله آخر از زندگی ام، به نظر من این کمی شگفت‌انگیز است. یهودا یک کشور کوچک است که خیلی بزرگتر از یک شهرستان در یک ایالت غرب میانه نیست.

آنها از نظر سیاسی ضعیف هستند، از نظر نظامی ضعیف هستند، و شورش آنها علیه بابل واقعاً شگفت‌انگیز است. و با این حال، این دقیقاً همان چیزی است که اتفاق افتاد. نبوکدنصر نیروهایش را به غرب می‌آورد.

آنها حس خوبی برای تسلیم شدن دارند. نبوکدنصر حدود 10,000 یهودیه را به اسارت می‌برد. و کسی فکر می‌کرد که این پایان را رقم می‌زد.

که یهودا اکنون نقش خود را درک می‌کند، که این است که یک ملت برده برای بابلی‌ها باشد. بهتر است در کشور خود برده بابلی‌ها باشید تا اینکه در بابل به بردگی کشیده شوید. تصور می‌شد که شورش در سال ۵۹۷ کافی بود، اما اینطور نبود.

در سال‌های 586-587، آنها برای بار دوم شورش کردند. و خواندن آن در متن کتاب مقدس بسیار جالب است زیرا این شورش نه از بالا، بلکه از پایین آمد. شورش به رهبری صدقیا در متن کتاب مقدس برای ما آشکار می‌کند که صدقیا می‌دانست که با چه چیزی روبرو است.

صدقیا نمی‌خواست علیه بابلی‌ها شورش کند. او در واقع نزد ارمیا آمد یا از ارمیا خواست که شب‌ها نزد او بیاید تا با ارمیا صحبت کند. ارمیا ذهن خدا را داشت و به آنها می‌گفت که اگر خود را تسلیم بابلی‌ها نکنند، نابود خواهند شد.

اما این خاورمیانه است، و شاید عاقلانه نباشد که تنش‌های مذهبی فعلی را به دنیای گذشته تحمیل کنیم، اما مذهب گرایان در یهودا، ملی‌گرایان مذهبی، خود را متقاعد کرده بودند که خدا با آنها است و خدا مجبور خواهد شد آنها را نجات دهد. بنابراین، آنها خواسته‌های صدقیا را نادیده می‌گیرند و او را مجبور به شورش علیه نبوکدنصر می‌کنند. بنابراین، با آن، نبوکدنصر نیروهای خود را به غرب می‌آورد و پس از یک محاصره نسبتاً کوتاه، اورشلیم سقوط می‌کند و مردم اکنون به بابل تبعید می‌شوند.

صدقیا یک مورد غم‌انگیز است زیرا او به اندازه کافی باهوش بود که می‌دانست این شورش به معنای واقعی کلمه هیچ شانس ندارد. بنابراین، هنگامی که ارتش بابلی به قلمرو او راه می‌یابد، او خانواده‌اش را با خود می‌برد و آنها از طریق دریای مرده فرار می‌کنند و به سمت جنوب به مصر می‌روند. و در آنجا، سواره نظام نبوکدنصر او را می‌گیرند، و بنابراین او را به اورشلیم بازمی‌گردانند، و در آنجا، در مقابل عناصر بازمانده از

شهر اورشلیم هنوز در آنجا بودند، آنها هر یک از اعضای خانواده صدقیا، همسران و فرزندان را یکی یکی می کشند، و سپس چشمان صدقیا را بیرون می کشند.

شواهدی یا با هدف، به طوری که آخرین چیزی که صدقیا دیده است این است که تک تک اعضای خانواده اش کشته شده اند. آنها بهای بسیار سنگینی برای این شورش علیه بابل پرداختند. بنابراین، همانطور که به این موضوع نگاه می کنیم، در زمان سلطنت نبوکدنصر رخ می دهد، و البته، یهودا یک سکسکه روی میز بوفه دنیای باستان است.

این بی اهمیت است، اما اکنون، وقتی به گذشته فکر می کنیم، در اظهارات قبلی خود در مورد وعده هایی که به ابراهیم داده بودیم، زمین از دست رفته است، معبد از دست رفته است، پادشاهان از دست رفته اند، و بنابراین اکنون آنها فرصتی نادر دارند که برکتی برای ملت باشند، زیرا آنها هفت دهه در بابل خواهند بود. این زمان باید برای مردم یهود اهمیت فوق العاده ای داشته باشد. بنابراین، اگر اجازه دهید لحظه ای با شما مکث کنم، می توانیم بدیهی بدانیم که آنها زنده ماندند زیرا می دانیم که زنده مانده اند، اما باید مکث کنیم و پرسیم، چگونه و چرا آنها زنده ماندند؟ هیچ یک از مردمان دیگری که در محیط آشوری-بابلی به اسارت گرفته شده بودند، زنده نماندند، با این حال در اینجا ما با وضعیت بی سابقه ای روبرو هستیم که در آن قوم خدا هویت، هویت خود را در تبعید و هویتی که حتی زمانی که بازماندگان بابل را ترک کردند و بازگشتند و کشور خود را دوباره تأسیس کردند، تداوم بخشیدند.

منظور من این است که به شما پیشنهاد می کنم که فعالیت های مذهبی بسیار مهمی در بابل اتفاق می افتد که در متن کتاب مقدس قابل مشاهده نیست. کتاب مقدس واقعا چیز زیادی در مورد آن دوره 70 ساله تبعید در بابل به ما نمی گوید، اما تبعید به پایان نرسید، برای اکثریت قریب به اتفاق یهودیان پایان نیافت. آنها هرگز برنگشتند.

هنگامی که تبعید به پایان می رسد، فقط حدود 50000 نفر باز می گردند. بنابراین، این چیزی است که می توانیم بگوییم: آنها نیاز به فرموله مجدد هویت مذهبی خود داشتند. و اگر بتوانم ببخشم که با لحن گسترده صحبت کنم، قبل از تبعید در بابل، وقتی پیامبران را می خوانید، در مورد یک مشکل عمده که یهودیه ها داشتند می خوانید، و آن مشکل اصلی سرمایه گذاری در آیین های معبد بدون اطاعت از قوانینی بود که خدا به موسی داد.

بنابراین، آنچه ما در تبعید داریم، ظهور یک تأکید جدید است. به آرامی اما مطمئنا، اسرائیلی ها یا یهودیان بستر مذهبی خود را به عنوان یک قوم بازسازی کردند، و آن را نه بر اساس آیین معبد، زیرا آنها نداشتند، بلکه بر اساس تأکید بر شریعت موسی بازسازی کردند. حالا، ما اطلاعات ادبی با هیچ پیامدی در سال های بابلی نداریم که به ما اجازه دهد به طور آموزنده در مورد آن صحبت کنیم.

اما روشن است که نبوغ، یا یکی از شواهد نبوغ یهودیان، توانایی آنها برای غلبه بر یک وضعیت مذهبی کاملا جدید و تدوین یک پاسخ جدید است، و این پاسخ جدید به شیوه های شگفت انگیزی به آنها کمک خواهد کرد، زیرا برای 2500 سال آینده، آنها مردمی خواهند بود، شاید تنها مردم جهان. که بدون کشور زنده می مانند. آنها به مدت 2500 سال توانستند در تبعید هویت ملی داشته باشند. این یک دوره شکل گیری است.

بدون شک، آنها را مجبور کرد تا توجه خود را به آنچه ما متن کتاب مقدس می نامیم معطوف کنند. البته هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد آنها در آن زمان توانسته اند یک کتاب مقدس ایجاد کنند، به این دلیل ساده که هیچ کتابی وجود نداشت. طومارها بزرگ و دست و پا گیر بودند و داشتن سندی به اندازه عهد عتیق امکان پذیر نبود.

اما به نظر می‌رسد که در تبعید بابل، آنها از معبدی به متن، از آیینی به قانون تغییر مکان کردند. بنابراین، این یک زمان بسیار سازنده بود، و متأسفانه، ما نمی‌توانیم به هیچ وجه معنادار در مورد آن صحبت کنیم. بنابراین، در عوض، نگاهی کوتاه به این دوره نئوبابی از طریق نبوکدنصر بزرگ خواهیم انداخت.

بسیاری از کتیبه‌ها جزئیات تلاش‌های ساختمانی پرکار این پادشاه شگفت‌انگیز در بابل را نشان می‌دهند. بسیاری از آنچه هروودوت، مورخ مشهور یونانی، در مورد این شهر در سال 460 گفت، نتیجه تلاش‌های نبوکدنصر بود. او همچنین یک برنامه ساختمانی تهاجمی را در سایر نقاط بابل نیز انجام داد.

به نظر می‌رسد که او آگاهانه تقدم پادشاهان بزرگ قبل از خود را منعکس می‌کرد. این باستان‌سازی مشخصه کل دوره نئوبابی است. می‌بینید، بابلی‌ها خود را ادامه حضور بسیار چشمگیر بابلی‌ها در تاریخ مذهبی خاور نزدیک باستان می‌دانستند.

سالهای آخر زندگی نبوکدنصر مبهم بود. ما اسناد بسیار کمی داریم، و این دوره زمانی که این پادشاه بزرگ و بسیار قابل مشاهده عملاً نامرئی می‌شود، ممکن است تاییدی بر آنچه دانیال با بیماری نبوکدنصر توصیف می‌کند، باشد. در یک حمله غرور سلطنتی، نبوکدنصر خود را بسیار مستقل از خدا می‌بیند و در کتاب مقدس، او را شکست خورده است.

توضیح متوسط برای آن این است که او با بیماری با کیفیت گاو دست و پنجه نرم می‌کرد زیرا مانند یک حیوان علف می‌خورد. و بنابراین، در آن دوره زمانی بیماری، او عملاً در صفحات تاریخ گم شده است. در کتاب مقدس، پس از رهایی از آن بیماری، او ظاهراً آگاهی از واقعیت خدا دارد و خود را فروتن می‌کند، و البته، این با طرز تفکر پادشاهان هماهنگ است.

بنابراین، نبوکدنصر خود را مردی با شجاعت و انرژی بزرگ نشان می‌دهد. او به خاطر پیروزی‌های نظامی اش شناخته شده است، اما در واقع شاید بهتر باشد، باید بیشتر به خاطر فعالیت‌های ساختمانی فوق‌العاده اش در شهر بزرگ بابل شناخته شود. امروز وقتی به این بخش از جهان سفر می‌کنید و از محل بابل دیدن می‌کنید، بیشتر آنچه چشم شما می‌بیند بقایای آنچه نبوکدنصر ساخته بود است. بنابراین، او یک پادشاه بزرگ بود، البته در دانیال ذکر شد، اما ما به یکی از مبهم‌ترین پادشاهانی که در مورد آن صحبت خواهیم کرد، نابونیدوس می‌رویم.

توضیح نابونیدوس دشوار است زیرا او در بین‌النهرین چاپ خوبی ندارد. برخی او را دیوانه می‌دانند. او وفاداری منحصر به فردی به خدای ماه سین داشت.

ظاهراً او نابودی شهر مقدس هاران را در جنگ‌های بین‌مصریان و بابلی‌ها دید. او این را به عنوان مدرکی می‌دید که خدای ماه سین از آزار و نادیده گرفته شدن ناراضی است. بنابراین، او معبد Seen را که مادرش قبلاً در آن فداکار بود، بازسازی کرد.

او دخترش را به عنوان کشیش دیده شده در اور نصب کرد. سپس او یک شهر بزرگ و معبد برای گناه در واحه صحرای تیما در عربستان ساخت. فکر می‌کنم تیما را اینجا دارم تا بتوانید مکان این سایت را ببینید.

او به مدت یک دهه یا بیشتر تاج و تخت خود را در بابل رها کرد و به این منطقه بیابانی تیما نقل مکان کرد. در آنجا او معبد بسیار بزرگی برای خدای ماه سین ساخته بود. این یک واحه در آن نقطه است.

در آنجا، او یک دیوار بزرگ شهری در اطراف تیما ساخت. پیدا کردن راه هایی برای توصیف این موضوع برای شما دشوار است، اما تیما یک واحه بود. این یک مرکز شهری نبود، با این حال او دیواری در اطراف تیما ساخت که به اندازه کافی بزرگ برای یک شهر قدرتمند باشد.

بنابراین، این یکی از عجیب ترین رفتارهای هر پادشاهی در تمام دوران باستان است. چگونه می توانیم این واقعیت را توضیح دهیم که او تاج و تخت خود را رها کرد؟ او تاج و تخت را به پسرش بلشصر واگذار کرد. او تاج و تخت خود را در بابل رها کرد.

ما مطمئن نیستیم که آیا او هرگز برگشته است یا خیر - در این مورد بحث هایی وجود دارد. او در تیما اقامت گزید، جایی که یک معبد بزرگ و یک دیوار بزرگ در اطراف شهر ساخت.

این را چگونه می توان توضیح داد؟ من کاملاً مطمئن هستم که می توانم به شما بگویم که هیچ توضیح روشنی برای آنچه در حال رخ دادن است ندارد. همانطور که هست، تلاش های مختلفی برای توضیح این رفتارهای عجیب وجود دارد. یکی از مواردی که فکر می کنم احتمال بالایی دارد که حداقل تا حدی درست باشد، چیزی است که من آن را دیدگاه فداکارانه می نامم.

به عبارت دیگر، رفتار نابونیدوس رفتار یک زاهد مذهبی بود. او به طور منحصر به فردی به خدای ماه C اختصاص داشت. و بنابراین، او می خواست، شاید در این فکر، خود را از بابل غایب کند. حالا، اینطور نبود که هیچ معبدی برای دیدن در بابل وجود نداشت.

اما تقریباً به طور قطع مناقشه سیاسی بین کارگزاران مذهبی در بابل وجود داشت که بر مردوک تمرکز داشتند در مقابل نابونیدوس که بر دیده شدن متمرکز بود. و بنابراین شاید برای اجتناب از این مجادله و وقف خود بدون مانع خود را وقف گناه کرد که خود را غایب کرد و ده سال یا بیشتر در غایب بابل رفت و در این واحه زندگی کرد. من فکر می کنم این دیدگاه ارزشی دارد.

با این حال، ممکن است اقدامات او را به طور کامل توضیح ندهد، که منجر به تلاش های دیگری برای توضیح رفتار عجیب او شده است. تلاش دوم همان چیزی است که دیدگاه مذهبی-سیاسی نامیده می شود.

و این دیدگاه مذهبی سیاسی این نکته را نشان می دهد که خدای اصلی بابل، خدای مردوک است. مردوک در غرب، به ویژه در میان اعراب و آرامی ها پرستش نمی شود. بنابراین، وقتی می گوئیم غرب، چیزی که ما به آن اشاره می کنیم هر چیزی است که به غرب فرات تا اینجا می رسد، کل نیمه غربی امپراتوری. مردوک پرستش نمی شود.

بنابراین، این دیدگاه نشان می دهد که نابونیدوس شاید در تلاش بود تا کشورش را حول یک خدای معتبر قدیمی مانند دیده متحد کند. حالا، این جنبه های جالبی دارد، حتی اگر بپذیریم که نمی توانیم آن را ثابت کنیم. اگر خدایی وجود داشته باشد که در سراسر هلال حاصلخیز پرستش شود، آن خدای ماه خواهد بود.

برخی از محققان فکر می کنند که کوه سینا به دلیل خدای ماه سین کوه سینا نامیده می شد. ما می دانیم که شهر بزرگ اریحا در اسرائیل به نام خدای ماه، یارق نامگذاری شده است. ما می دانیم که هم برای آرامی ها و هم برای اعراب، تمام نیمه غربی جهان باستان خدای ماه سین را ترجیح می دادند.

بنابراین، این دیدگاه استدلال می کند که شاید آنچه نابونیدوس سعی در انجام آن داشت با غیبت خود در بابل و حرکت به سمت آن، تبدیل آن به یک مرکز مذهبی بود که می توانست قدرت هلال حاصلخیز بابل را

زیر پرچم مذهبی خدای ماه متحد کند. جذاب است، یا حداقل برای من جذاب است، اما گفتن آن نیز دشوار است. به عنوان مثال، لزوماً توضیح نمی دهد که چرا او ده سال تمام غایب بود.

او می تواند چنین کارهایی را از هر جایی در هلال حاصلخیز انجام دهد. این لزوماً توضیح نمی دهد که چرا او یک دیوار غول پیکر در اطراف چند درخت نخل ساخته است. این لزوماً توضیح نمی دهد که چرا او یک معبد غول پیکر می سازد تا در مکانی دیده شود که انسان های زیادی برای استفاده از آن وجود ندارد.

بنابراین، در حالی که ممکن است ارزشی برای این وجود داشته باشد، ما می خواهیم مراقب باشیم که بگوییم به نظر می رسد هیچ دیدگاهی به اندازه کافی این موضوع را توضیح نمی دهد یا این رفتار تا حدودی غیرمعمول را به طور کامل توضیح نمی دهد. دیدگاه سومی وجود دارد که من در یادداشت های کلاسی خود در اینجا به آن اشاره کردم، و آن دیدگاه سوم همان چیزی است که من آن را دیدگاه ژئواکونومیک می نامم. از سال های 560 تا 485، بابل تورم ویرانگر بیش از 200 درصد را تجربه کرد.

به عبارت دیگر، از نظر اقتصادی، اوضاع در بابل واقعاً خوب پیش نمی رفت. تورم بالا بود، اقتصاد قوی نبود، و بنابراین این دیدگاه نشان می دهد که آنچه او می خواست انجام دهد بازسازی مسیرهای تجاری بود که می توانست مرکز اقتصادی امپراتوری بابل را دوباره فرموله کند. آنچه این دیدگاه سعی در استدلال دارد این است که او در تلاش بود تا یک انتقال تجاری اقتصادی ایجاد کند که تأکید کمتری بر بابل و تأکید بیشتری بر نیمه غربی امپراتوری داشته باشد.

خوب، در سال های آخر سلطنت نابونیدوس، ما دلیل خوبی داریم که توضیح دهیم چرا آنها تورم ویرانگر داشتند. در آن سال های آخر، اگر به منطقه ماهی قزل آلا در بالای بابل نگاه کنید، چیزی که می توانید ببینید این است که در سال های اخیر، مادها و پارسیان موفق به فتح در یک قوس غول پیکر شده بودند به طوری که بابل از همه جهات به جز غرب بریده شد. بنابراین، قابل قبول است که نابونیدوس در تلاش بود تا یک پاسخ اقتصادی به قدرت نوظهور از شرق به نام مدو-پریشیا تدوین کند.

بنابراین، وقتی به رفتار او نگاه می کنیم، می گوییم مطمئن نیستیم که بتوانیم توضیح دهیم که چرا او این کار را انجام داده است. اما آنچه می توانیم بگوییم این است که او در کتاب مقدس به اندازه پسرش بلشصر مشهور نیست. از آنجا که بلشصر بر تخت سلطنت در بابل حکومت می کند، ما مطمئن نیستیم که آیا نبونیدوس به طور کامل کناره گیری کرده بود و بلشصر دقیقاً پادشاه بود یا بلشصر نایب السلطنه بود.

دقیقاً مشخص نیست، اما آنچه واضح است این است که نبونیدوس در بابل حکومت نمی کرد و بلشصر بود. و البته، کتاب دانیال بلشصر را به شهرت رسانده است، و بنابراین بلشصر زمانی که داستانی را در دانیال می خوانیم که بلشصر ضیافت سفارش می دهد، بر شهر حکومت می کند. برای یک پادشاه بحث برانگیز نیست که ضیافت بدهد.

از این گذشته، پادشاهان زمان زیادی در اختیار داشتند. شما کتابی مانند استر را می خوانید و به نظر می رسد کل کتاب با ضیافت های مختلفی که توسط پادشاه برگزار می شود نقطه گذاری شده است. بنابراین، ضیافتی برپا می کند و در ضیافت، بلشصر دستور می دهد که ظروف معبد... ظروف مذهبی که در پرستش معبد استفاده می شد، احتمالاً او صندوق عهد را با خود به اسارت برد.

و به همین ترتیب، او دستور می دهد کسانی که به عنوان ظروف آشامیدنی به ارمغان آورده. خوب، در وسط مهمانی، خدا مداخله می کند و ناگهان شروع به نوشتن کلمات مرموز با دست الهی بر روی دیوار می کند، و این قطعاً حال و هوای یک مهمانی را دوباره تنظیم می کند. آنها از ضیافت محکوم به ضیافت وحشت زده تبدیل شدند.

من می گویم محکوم به فنا است زیرا به هیچ وجه برای خوانندگان کتاب دانیال قابل مشاهده نیست. قابل مشاهده نیست که بابل تحت محاصره بوده و بیش از یک سال توسط نیروهای ایرانی در محاصره بوده است. بنابراین، ضیافت ضیافتی است که در حالی که نیروها شهر بابل را محاصره کرده اند، برگزار می شود.

و در اینجا ما این دست خط را داریم: Mene، Mene، Tekel، Upharsin. بلشضر می خواهد این تفسیر را داشته باشد. اکنون، خواندن این مرموز نیست. کلمات به اندازه کافی آسان هستند.

این Mene است، شماره گذاری شده، Tekel، Tekel، به معنای شکل آرامی است. شکل به معنای توزین شده است، بنابراین شماره، توزین و جدا شده است. اوفارسین.

بنابراین، دانیال به عنوان یک مذهب گرا شهرت دارد. بنابراین، دانیل آورده می شود و دانیل نوشته را تفسیر می کند. او آن را ترجمه نکرد. هر کسی می دانست که چه می گوید.

او آن را تفسیر می کند. و چیزی که او به آنها می گوید این است که بلشضر، روزهای شما به شماره افتاده است. رفتار شما سنجیده می شود.

و شما از پادشاهی خود جدا خواهید شد. و این، می دانید، در دنیای آنها و در زبانشان، دوستان، آنها جناس را دوست داشتند. و این کلمه ای است که ما کلمه فریسی را از آن می گیریم، ریشه ای که آن را از آن می گیریم.

فریسیان به معنای جدا شدن هستند. و بنابراین، معنای کلمه در اینجا جدا شده است، اما همچنین یک همنام برای کلمه فارسی است. اگر به صامت ها نگاه کنید، می بینید که صامت ها یکسان هستند.

بنابراین، در اصل، رویا به بلشضر می گوید که شما از هم جدا خواهید شد و پارسیان کسانی هستند که این کار را انجام می دهند. بنابراین، این یک بازی با کلمات بر روی همنام های فارسی و فریسی است. بنابراین، با آن، همان شب، شهر بابل سقوط می کند و بلشضر از تاج و تخت برکنار می شود.

دوره نئوبابلی به همین ترتیب به پایان می رسد. البته، آنچه را که در مورد این نهادهای سیاسی بسیار متمرکز ذکر کردم به یاد خواهید آورد. و بنابراین، این موجودیت های بسیار سیاسی به همان اندازه که ظاهر می شوند ناگهان فرو می پاشند.

با توجه به اینکه ایرانیان قبلاً قلمروهایی را در قسمت شمالی بابل فتح کرده اند، تنها کاری که واقعا برای آنها باقی مانده است این است که شهر بابل را تصرف کنند، که البته همان چیزی است که در اینجا اتفاق می افتد. و درست به همین ترتیب، پارسیان مادو هلال حاصلخیز را به ارث می برند. و بنابراین اکنون ما از نقشه ای که شبیه به آن است به نقشه ای که چند روز پیش در مورد آن به شما گفتیم تغییر می کنیم، نقشه ای که در آن ما بزرگترین امپراتوری خشکی در جهان را داریم.

بنابراین، ما برای اولین بار در تاریخ توجه خود را از هلال حاصلخیز دور خواهیم کرد و آن را به سمت شرق تغییر خواهیم داد. برای ما بسیار آسان است که فراموش کنیم امپراتوری ایران اولین امپراتوری در جهان است که بر اساس امپراتوری هلال حاصلخیز نیست. بنابراین، مدتها قبل از اینکه امپراتوری ایران وجود داشته باشد، اشغال و شواهد مصنوعی از مکان هایی در هزاره پنجم و چهارم قبل از میلاد وجود داشت.

مشهورترین این شهرها در فلات بزرگ ایران، شوش و ایلام بودند. در آغاز هزاره اول، مردمی به نام آریایی ها، اکنون هزاره اول مانند 1000 نفر خواهد بود، بنابراین در حدود 1000 سال قبل از میلاد، این مردمان آریایی شروع به مهاجرت یا مهاجرت به این منطقه کرده بودند. پس از انجام هجرت، به نظر می رسد که پنج قبیله بزرگ وجود دارد که پارسوا و مادایی بزرگترین آنها بودند، مادها و پارسیان.

اما قبایل دیگری نیز وجود داشتند. پارتاوا امپراتوری اشکانی را به جهان داد که در دوره روم بزرگترین مخالف روم در کل شرق مدیترانه بود. بنابراین، پارتاوا یک قبیله بود.

در واقع، در پنطیکاست، در کتاب اعمال رسولان، می خوانیم که یهودیانی از اشکانی در پنطیکاست حضور داشتند. سپس ما اراخوسی ها و باختریایی ها را داریم، و بنابراین اینها پنج قبیله به اصطلاح مردم ایرانی هستند. مادها، پارسیان، اشکانیان و اراخوسی ها و باختری ها.

بنابراین، من مطمئن نیستم که آیا می توانیم آن اسامی را در اینجا ببینیم، اما اگر بتوانیم، می توانیم به شما نشان دهیم که آنها در کجا هستند. بنابراین، مادها در اینجا در قسمت شمالی مدو پرشیا واقع شده اند. پارسیان در قسمت جنوبی واقع شده اند.

این باکتریایی ها اینجا هستند. اینجا آراکوسیا است، و اینجا پارت در وسط. بنابراین، این پنج قبیله بزرگ این منطقه را به سمت شرق پر کردند، و بنابراین برای اولین بار در تاریخ، قدرت سیاسی از بین النهرین به سمت شرق منتقل می شود.

در واقع، طنز این است که اگرچه برای هزاران سال تنها مرکز قدرت در جهان باستان بین النهرین بود، اما با انتقال قدرت به شرق، این آخرین باری است که مرکز قدرت بین النهرین خواهد بود. زیرا وقتی قدرت از شرق تغییر می کند، در شخص اسکندر مقدونی به غرب و سپس در مردم امپراتوری روم تغییر می کند. بنابراین، آنچه که به تازگی اتفاق افتاده است دوره ای در تاریخ پیامد است که آنقدر مهم است که به سختی می توان برای شما توضیح داد که همه اینها به چه معناست.

خیلی سریع، همانطور که ما شروع به نزدیک شدن به پایان این ساعت می کنیم، بگذارید به شما بگویم که مرکز تاریخ جهان همیشه هلال حاصلخیز بوده است. با ظهور امپراتوری ماد-ایران، هلال حاصلخیز دیگر هرگز مرکز قدرت نخواهد بود. از اینجا به بعد، قدرت راه خود را از هلال حاصلخیز دور می کند، ابتدا به شرق، سپس به غرب.

بنابراین، تا به امروز ادامه دارد. وقتی اکنون به این منطقه نگاه می کنید، ممکن است آن را امپراتوری نابود شده بنامید. همه آن امپراتوری ها از بین رفته اند.

زمین کسری از آن چیزی است که قبلا بوده است. این سرزمین آسیای اکولوژیکی زیادی را متحمل شده است. خشک شدن جهانی وجود داشته است.

بنابراین، این منطقه تاریخی که حاصلخیز و قدرتمند بود، اکنون زوال غیرقابل انکاری را آغاز کرده است که هرگز از آن بهبود نخواهد یافت. اکنون، قدرت در اینجا به سمت شرق منتقل خواهد شد. این شرق یک تغییر چشمگیر برای منافع ما است زیرا این آریایی ها سامی نیستند. آنها هندوآریایی هستند.

و این بدان معنا نیست که ما می توانیم دقیقا به شما بگوییم که آنها هنگام مهاجرت از کجا آمده اند. اما آنچه می توانیم به شما بگوییم این است که آنها سامی نیستند. آنها دین تاریخی ندارند.

زبان آنها سامی نیست. این ماد-فارسی است. فرهنگ آنها سامی نیست و جهان بینی آنها سامی نیست.

بنابراین، ما نه تنها در پیامدهای ژئوپلیتیکی، بلکه در ملاحظات مذهبی و فرهنگی نیز تغییر کرده ایم. این یک لحظه تاریخی در تاریخ است. ما را به امپراتوری پارس می برد که چندین قرن به طول انجامید.

این یک امپراتوری با پیامدهای منحصر به فرد است. بنابراین، وحدت این قبایل زمان برد - به طور دقیق قرن ها.

اولین بار تحت سلطه قبیله ماد ظاهر شد. پادشاهان بعدی، البته، پس از اتحاد، در سقوط آشور برجسته بودند. رابطه این دو قبیله تا زمان ظهور کوروش بزرگ که اوضاع را برای پادشاهان ماد کمی عصبی می کرد، تا حدودی هماهنگ بود.

بنابراین، من فکر می کنم ما باید در اینجا متوقف شویم و سپس در نوار بعدی برگردیم تا در مورد یکی از جذاب ترین افراد در تاریخ باستان صحبت کنیم. او را کوروش بزرگ می نامند. او یک پادشاه بود، بر خلاف هر پادشاه دیگری در دوران باستان.

و صحبت کردن در مورد او لذت بخش است. بنابراین، ما در اینجا متوقف می شویم و سپس به زودی نوار بعدی خود را شروع می کنیم.

این دکتر دان فاوئر است که در مورد پیشینه های عهد عتیق تدریس می کند. این جلسه 21، امپراتوری بابلی نو و پایان یهودا است.